

«جِذَاز» با ضمه و کسره خوانده شده است.

﴿الْأَكْبَرُ اللَّهُمَّ﴾ مگر، بت بزرگ (در هیکل و عظمت یا در تعظیم و احترام) که آن را نشکست و تیشه را به گردن او آویخت و از آنجا خارج شد.

﴿لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾ شاید آن مردمان کافر به سوی ابراهیم یا به سوی بت بزرگ باز گردند و حال بت‌ها و شکستن آنها را از ابراهیم بپرسند، آن وقت ابراهیم آنان را بر جهل و نادانی شان آگاه کند، یا از بت بزرگ بپرسند آنگاه خودشان متوجه می‌شوند که بت قابل سؤال نیست تا چه برسد به عبادت و پرستش.

﴿قَالُوا﴾ جواب سؤال مقدّر است، گویا که گفته شده: آن کافران پس از آنکه به سوی بت‌ها برگشتند و آنها را شکسته یافتند چه گفتند؟

پس فرمود: گفتند: ﴿مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا﴾ چه کسی این کار را با خدایان ما انجام داده است؟

اگر لفظ «من» استفهامیه باشد که در همین جا باید وقف شود و اگر موصوله باشد قول خدا:

﴿إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ خبر آن می‌شود، اگر شرطیه باشد این جمله جزای شرط قرار می‌گیرد، ولیکن باید لفظ «فا» در

تقدیر گرفت.

مقصود این است که هر کس این کار را با خدایان ما انجام داده بر خودش ستم روا داشته، چه نفس خودش را در معرض قتل و سیاست قرار داده، یا بر خدایان ما ظلم کرده است.

﴿قَالُوا سَمِعْنَا بِبَعْضِي فِي جَوَابِ هَؤُلَاءِ الْكَافِرِينَ﴾ گفتند: که قبلاً ما شنیدیم ﴿فَتَنِي يَدُكَ هُمْ﴾ جوانی از آنها عیب می گیرد و نام آن بت ها را می برد.

﴿يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾ به او ابراهیم گفته می شود، مردم به جماعتی که می گفتند ما شنیدیم جوانی نام آنها را می برد گفتند: ﴿قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَيْنِ النَّاسِ﴾ او را جلو چشم مردم بیاورید، او را با صورت باز جلو چشم همه بیاورید تا شناسایی کنند و بشناسند.

﴿لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ﴾ تا مردم شاهد شنیده های شما باشند، یا مردم شهادت بر اقرار او دهند، بدین گونه که ابراهیم اقرار بر این کار بکند و مردم هم شاهد اقرار او باشند، یا شاید مردم حاضر شوند و عقوبت و عذاب او را ببینند.

پس مردم آمدند و از ابراهیم سؤال کردند.

قضیه در تقدیر چنین است: بلکه بزرگ بت ها این کار را انجام داده است اگر آنچه که می گوید که آنها خدایان هستند حق

باشد.

زیرا شکستن خدا ممکن نیست مگر اینکه از طرف خدا صورت پذیرد، نیز بت بزرگ باید غیر را از الوهیت نفی کرده و خدایان دیگر را بشکند، چه هر يك از خدایان سزاوارند در آنچه که کمالشان به آن بستگی دارد تنها و متفرد باشند.

بعضی گفته‌اند: این قضیه مفروض است و شرط آن «إِنْ كَانُوا يَنْطُقُونَ» می‌باشد.

و بعضی گفته‌اند: مقصود از آن عاجز کردن و الزام است، خبر دادن نیست که دروغ باشد.

و بعضی گفته‌اند: در «فعله» جمله تمام می‌شود باید آنجا وقف کرد، «کبیرهم» ابتدای کلام است و این احتمال از نظر لفظ و معنا بعید است.

﴿قَالُوا﴾ در وادار کردن ابراهیم بر اقرار گفتند: ﴿عَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا اِبْرَاهِيمُ﴾ آیا تو این کار را با خدایان ما کردی؟

﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ﴾ ابراهیم گفت: من این کار را نکرده‌ام بلکه بت‌ها این کار را کرده‌است.

چون سؤال از فاعل است و وقوع فعل مسلّم پس آنچه که موافق با جواب است این است که بگوید:

«بل کبیر هم فعل» تا اثبات فعل مسلّم الوقوع برای کبیر و نفی فعل از غیر کبیر باشد، ولی فعل را مقدّم انداخت بدان جهت که خواست فعل را به صورت مفروض ابراز نماید. زیرا قضیه از قضایای فرضی متداول در عرب و عجم است و آنچه که مناسب قضایای فرضی است این است که فعل نیز فرضی باشد.

چرا که تقدیر در این صورت چنین می شود: «فعله من فعله» و بالفعل جواب از سؤال از فاعل می شود، در نتیجه حذف فاعل یا به صورت ضمیر آوردن فاعل لازم می آید بدون قرینه و مرجع.

روایت شده است: که بت بزرگ این کار را انجام نداده و ابراهیم نیز دروغ نگفته است و وجه این مطلب دانسته اند. به خبر نسبت داده شده که ابراهیم سه دروغ گفت:

۱- گفت: «انی سقیم»

۲- گفت: «بل فعل کبیر هم»

۳- در مورد ساره بود که وقتی پادشاه جبّار می خواست او را از ابراهیم بگیرد گفت:

او خواهر من است در حالی که همسرش بود.

تا بدین وسیله به خدا نبودن آن بت ها اقرار کنند و آوردن ضمیرهای

ذوی العقول به جهت موافقت با اعتقاد آنان، برای استهزا می باشد.

﴿هَذَا فَسَّأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ﴾ آنگاه با خود فکر کرده یعنی صورت هایشان را از ابراهیم برگرداندند و به یکدیگر نگاه کردند.

یا از عادت هایشان به عقل هایشان بازگشتند، و با عقولشان صدق گفتار ابراهیم را درک کردند.

﴿فَقَالُوا﴾ یکی از آنان خطاب به مردم گفت:
﴿إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾ شما در نسبت الوهیت به چیزی که قادر نیست ضرر را از خودش دفع کند، قادر بر سخن گفتن نیست ظالم و ستمگر هستید، یا در نسبت ظلم به کسی که بت ها را شکسته، یا در قصد بد نسبت به کسی که بت ها را شکسته، یا در سؤال از ابراهیم، نه از بت ها ظالم هستید و ابراهیم ظالم نیست همانطور که شما می گوید «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَتَنِ إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ».

﴿ثُمَّ﴾ سپس از عقل هایشان به نفس هایشان و عادت ها و هواهای نفس منتقل شدند.

﴿نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ﴾ آنان را در انصراف و روی گردانیدن از عقول به عادت های نفوس تشبیه به کسی کرده که وارونه شده و از استقامت برگشته و سرش را در پایین و پاهایش

را در بالا نگه داشته است و اعتراف کردند به آنچه که حجت علیه آنها است، در حالی که می گفتند:

﴿لَقَدْ عَلِمْتَ﴾ ای ابراهیم دانستی که ﴿مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾ اینها سخنی نمی توانند بگویند؛ یعنی پس از آنکه اعتراف کردند که ظالم هستند با ابراهیم محاجّه کردند و احتجاج نمودند نه به چیزی که حجت علیه خود آنان بود.

﴿قَالَ﴾ ابراهیم علیه السلام گفت: ﴿أَإِنَّمَا تَعْقِلُ﴾ نمی کنید؟! نمی کنید؟! ﴿فَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا﴾ پس

می پرستید جز خدا چیزی را که هیچ نفعی به شما نمی رساند.

لفظ «شیئاً» در محلّ مصدر یا منصوب به نزع^(۱) خافض است.

﴿وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ پس از آنکه دانسته شد که آن بت ها قادر بر دفع ضرر از خودشان نیستند دانسته شد که آنها قادر بر دفع ضرر و جلب نفع نسبت به غیر خودشان هم نیستند، چیزی که نه حرف می زند، نه نفع و ضرری می رساند مستحقّ عبادت نمی تواند باشد.

﴿أَفِ لَكُمْ﴾ پس از آنکه قبح کار بت پرستان معلوم شد به نحوی که دیگر برای آنان انکار قبح آن ممکن نبود ابراهیم علیه السلام

۱- شرح نزع خافض در مجلّات پیشین همین تفسیر ذکر شد.

اظهار انزجار از آنان و از معبودهایشان کرد.
و لفظ «أَفٍّ» را به کاربرد که کلمه‌ی از انزجار است، و
به وسیله‌ی آن ناراحتی و بی‌قراری ظاهر می‌شود.

لذا گفت: اف بر شما: ﴿وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ از آنچه غیر خدا می‌پرستید، آیا شما تعقل نمی‌کنید؟!

﴿قَالُوا﴾ بعد از عاجز شدن از دلیل و برهان چنانچه عادت و
رسم اهل هر زمان همین است که بعد از عجز متوسل به قتل، ناسزا
و سایر تهدیدها می‌شوند مانند تکفیر و تفسیق.

پس از عاجز شدن از دلیل و علم به خطای خودشان گفتند:
﴿حَرِّقُوهُ﴾ او را بسوزانید، البته بعد از آن که نمرود با آنان
مشورت کرد گفتند: ابراهیم عليه السلام را بسوزانید.

و لذا امام صادق عليه السلام فرمود: فرعون ابراهیم و یارانش عاقل
نبودند و فرعون موسی و اصحابش عاقل بودند، وقتی فرعون با
اصحابش درباره‌ی موسی مشورت کرد گفتند: موسی و برادرش
را به تأخیر اندازد و در عقوبت آنان عجله نکن و مأمورانی به
شهرها بفرست تا ساحران را جمع کرده بیاورند ^(۱).

﴿وَأَنْصُرُوا إِلَٰهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ و به گفتار

عاقلتر بودن فرعون موسی عليه السلام از فرعون ابراهیم عليه السلام

ابراهیم نگاه نکنید که شما در مقابل احتجاج او ناتوان هستید
خدایان خود را یاری کنید.

برخی گفته‌اند: برای او هیزم جمع کردند تا جایی که مردی
از آنان که مریض می‌شد از مالش وصیت می‌کرد هیزم بخرند و زن
بافندگی می‌کرد و با پول آن هیزم می‌خرید.

وقتی خواستند ابراهیم را در آتش بیاندازند، از شدت
(حرارت) آتش نمی‌توانستند نزدیک آن بروند ابلیس آمد و
منجنیق را به آنان یاد داد و آن اولین منجنیق بود که ساخته شد.

پس ابراهیم را در آن گذاشتند و او را به داخل آتش پرتاب
کردند، وقتی او را داخل آتش انداختند.

﴿قُلْنَا يَنَّا رُكُونِي بَرْدًا﴾ گفتیم ای آتش سرد و سلامت
باش؛ آتش اگرچه نسبت به ما جماد است خطاب و امر به آن صحیح
نیست، لکن نسبت به خدای تعالی عاقل است و شعور دارد و
مأمورست.

﴿وَسَلِّمًا﴾^(۱) بر ابراهیم؛ اگر نمی‌گفت «علی ابراهیم»
آتش تا آخر الابد برای همه کس سرد و سالم می‌شد، پس آتش

۱- اصحاب معرفت و اهل حقیقت را در این آیت رمز دیگری است. گفتند این آتشی است که در
جان خلیل تعبیه بود چون نمرود او را منجنیق نهاد، خلیل نیز سرّ خویش در منجنیق مشاهده نمود و این
آتش خواست که آتش نمرود را خاموش کند، ندا آمد: ای آتش، بر آتش نمرودی سرد باش! که ما حکم
کرده‌ایم که آتش نمرودی گلستان پرگل و شکوفه شود و کرامت خلیل و معجزه او را ظاهر سازیم. کشف
الاسرار

ا ب ر ا ه ی م

سرد شد و غیر ابراهیم را می سوزانید.

در خبر است: وقتی او را در منجنیق نهادند جبرئیل در هوا با

او ملاقات کرد و گفت: یا ابراهیم آیا تو را با من حاجتی است؟

ابراهیم گفت: امّا حاجت به سوی تو نه، امّا به سوی ربّ

العالمین چرا، جبرئیل پایین آمد و با او نشست و درباره ی آتش

با او سخن می گفت، نمرود به سوی ابراهیم نظر انداخت و گفت:

هرکس خدایی گیرد باید مانند خدای ابراهیم گزیند.

پس بزرگی از بزرگان اصحاب نمرود گفت: من به آتش

ورد و دعا خواندم تا او را نسوزاند که ستونی از آتش به سوی آن

مرد خارج شده و او را سوزاند، پس لوط به او ایمان آورد.

نقل شده است: پس از آنکه ابراهیم علیه السلام را پیش نمرود

آوردند، و نمرود فهمید که او پسر آزر است به آزر گفت: تو به من

خیانت کردی و این پسر را از من پنهان کردی، آزر گفت: این کار

مادرش می باشد.

پس نمرود مادر ابراهیم را فراخواند و گفت: چه چیز تو را و

داشت امر این پسر را از ما پنهان کنی تا با خدایان ما چنین کاری

بکند؟

پس مادر ابراهیم گفت: ای ملک من ملاحظه ی رعیت را کردم.

گفت: چگونه؟!

مادر ابراهیم گفت: من دیدم تو اولاد رعیت خودت را می‌کشی، این موجب از بین رفتن نسل می‌شد؛ پس گفتم: اگر آن شخصی را که ملك طلب می‌کند همین باشد که در دست ماست خوب او را به نمرود میدهم تا او را بکشد و از کشتن اولاد مردم خودداری کند و اگر این همان نباشد که به دنبال او می‌گردی، فرزند ما برای ما باقی می‌ماند، تو هم اکنون به او دست یافتی و هر کار می‌خواهی بکن و از اولاد مردم دست بکش، نمرود رأی آن زن را پسندید.

وجه نسوزاندن آتش ابراهیم را آنست که مادر اوّل سورهی بنی اسرائیل و غیر آن اشاره کردیم؛ گفتیم که آن ناشی از غلبه‌ی ملکوت بر ملك است، بعد از غلبه‌ی ملکوت بر ملك حکم ملك برداشته می‌شود و آتش ملکی دیگر نمی‌تواند جسم ملکوتی را بسوزاند.

و از همین غلبه‌ی ملکوت بر ملك است که طیّ الارض و روی آب و هوا راه رفتن بدون غرق و سقوط واقع می‌شود.

﴿عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ﴾ و خواستند با او (ابراهیم) مکر و حيله به کار ببرند که ما آنان را از زیانکارترین مردم قرار دادیم.

زیرا کاری انجام دادند که می خواستند نور خدا را در زمین خاموش کنند.

پس نهایت کوشش آنان را حجت صدق و راستی ابراهیم و دلیل خسران و زیان آنان قرار دادیم.

و هنگامی که دیدند آتش ابراهیم را نمی سوزاند نمرود امر کرد که ابراهیم را از شهرشان تبعید کنند و مانع شوند از اینکه او حیوانات و اموالش را خارج ساخته و با خود ببرد.

پس ابراهیم با آنان محاجّه و احتجاج نموده و گفت: اگر حیوان و مال مرا بگیرید باید حقّ مرا به من باز گردانید، حقّ من عبارت از مقدار عمری است که در شهر شما از بین رفته است و شما باید عمر مرا به من برگردانید.

فصل خصومت به قاضی نمرود بردند، پس قاضی حکم کرد بر ابراهیم که هر چه در شهر آنان به دست آورده برگردانده و با خود چیزی نبرد، بر اصحاب نمرود حکم کرد که عمر ابراهیم را برگردانند.

خبر حکم قاضی وقتی به نمرود رسید دستور داد مانع نشوند و بگذارند ابراهیم با مال و حیواناتش برود و او را از شهر اخراج کنند، نمرود گفت: اگر او در شهر شما بماند دین شما را فاسد کرده و به خدایان شما ضرر می رساند.

﴿وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا